

روشنفکری : روشنفکری دینی است و یا دینی و غیر دینی ندارد!

روشنفکر کیست و روشنفکر دینی چیست ؟ _ پیشینه روشنفکری در افغانستان و نقش اندیشه دینی در ملت سازی آن؟ - روشنفکری به نقد چی می پردازد و هدف آن چیست ؟ .

خوشبختانه جهان قرن هاست که از زیر سایه بدویت و سردرگریانی های جاهلانه و ملال آور روزگار فرسوده کهن و تاریک اندیشی بیرون گردیده و جای آن را میلان به ارزش های حرمت به انسان ، حقوق ، آزادی و عدالت گرفته است .

گرچه این مولفه ها بنا به مقتضای زمانی و مکانی قاطی با یک عده از تعریف های مختلف و حتی متضاد گردیده است . ما هنوز هم در برابر مفهوم عدالت و روشنفکری و روشنگری در مجامله قرار داریم لهذا قدرت جا گذاشتن تاثیر کارساز و تحول در اذهان عامه را کمتر دارا هستیم. حتی ما مخصوصاً در قرن بیستم به تناسب سیر پیشرفت ها در روند فکری و اندیشوی جهان؛ به عقب رانده میشده ایم تا به جلو .

به هر حال ما افغانها سیر آیدیال شدن و استدلالی شدن جامعه بالغ اندیش را در مسیر تحولات دانش های معاصر بشریت به کمال نرسانده ایم و نتواستیم برسانیم . معلوم است که هرآنچه ما در پیشینه تاریخ متحمل شده ایم ما را تا به امروز به سمت مناسب و واقع بینانه سوق نداده است بلکه یک سلسله کجراهه های نامشخص را پیموده ایم .

علت ها ، فشار ها و نیرنگ های زیاد در دهه های اخیر ؛ بار ها دیو باطل را بر کورسی حقیقت و عدالت نشاند و ما هم هنوز بیشتر در محور آن فریب ها در چرخش هستیم .

با گذر عمر نسل ها توسط استعداد های مبتکر به بینش های جدید سهیم نشدیم بلکه استعداد ها و ظرفیت هایمان آماج سرکوبی های تروریستی و طالبانه قرار گرفته اند .

برای اینکه حقیقت و ارزش های معنوی مثبت عصر و زمان ما؛ هنوز هم لگدکوب ذهنیت های متحجرانه قرن وسطایی نشود باید اولاً جامعه را از چنگال غاصبان عقل و خرد نجات داد.

در اینجا میپیرازم به هدف تاریخ اندیشه بشر؛ البته نه به تفصیل واقعیات و سرگذشت جوامع و افراد دوره ها و اعصار گذشته یا کنونی ولی به طور یک کل؛

بشر خرد ورز و اندیشنده با تمام دشواریها و قربانی ها؛ پیوسته این هدف را دنبال کرده است که بیشتر محیط و طبیعت و فرد و جامعه را بشناسد تا از راه شناخت آنها به کار و تولید و زنده گی با سعادت تر و روابط خوبتر با همی برسد.

به فرموده دکتور هلاکویی ؛ انسانها از اینکه در گذشته ها مجبوراً به چیز های بیرون از خود توجه داشته اند؛ از این جهت از همه کمتر به درون و راز های درون خود پی برده اند . از همین سبب دانش های مربوط به درون یا روح و روان و موضوعات رفتاری آدم ها یعنی علوم روانشناسی تازه ترین و جوان ترین بخش شناخت بشری میباشد و بیشتر آنها از نیمه اول قرن بیستم به بعد توسعه و تکامل یافته است.

برای درک درست این مفهوم ؛ اگر یک گراف را مدنظر گیریم بشر از یک نقطه صفری به شناخت اطراف خود آغاز کرده و حالا در پیشرفته ترین قسمت های جهان فرضاً به درجه 40-30 یا بالا و پائینی رسیده است .

لذا آن افراد و دسته های بشری که به تناسب عمر و امکانات زمان و مکان خود حرکت فکری و اندیشه ای به جلو و به بالا داشته اند؛ به همان تناسب روشنفکر بوده اند ولی افراد و دسته های جایمانده و امانده یا گذشته گرا و سلف پرست و کهنه طلب و تحجر کرده؛ به همان نسبت ها تاریک فکر و ارتجاعی اندیش بوده اند. اینکه انسانها بر خلاف جریان تاریخ اندیشه عمومی بشر؛ چرا مرتجع و پسگرا و تاریک فکر میشوند؛ را در مقاله دیگر بحث میکنم.

مگر حالا به روشنفکری در افغانستان و نقد روشنفکری از دین و مذهب میپردازم .
افغانستان ؛ کشوریست که پس از دهه ها جنگ و آشوب ناشی از تاریک فکری پا به محور توسعه فکری و اندیشوی گذشته خصوصاً نسل جدید و مستقل آن؛ با وصف محدودیت ها و ناخالصی ها به فرهنگ سازی فاقد از برخورد های تبعیضی قومی ، نژادی ، جنسیتی ، سمت گرایی ... گذر نموده به سوی آزادی بیان ، آزادی اندیشه و آموزش و پرورش و اصلاحگری به نحوی از انحنا در حرکت است .
لذا در حال حاضر روشنفکری در افغانستان جریان توانا شونده و غالب شونده است و باید که باشد .
روشنفکری که به مصالح جامعه و مردم تاکید دارد، و تجدید اندیشه ها را خلاف آنچه در تاریخ گذشته غالب بوده است میسازد.

اما بزرگترین چالش برای روشنفکری فرهنگ سابقه و خصوصاً دین و مذهب است.
هرگاه گرافی را که از شناخت و اندیشندگی بشر ، بیشتر فرض کردیم بر حالت جامعه تاریخی و اکنونی خود تطبیق دهیم ؛ معلوم است که ما افغانستانی ها هیچگاهی از مزیت درجه های بالای آن یعنی درجات 30 و 40 برخوردار نبوده ایم شاید انصافاً خودمان را در درجات 5 و 10 شناخت و اندیشه بیابیم.
معنای دیگر این حقیقت همان است که حد اکثر ما 5 تا 10 در صد روشنایی ذهن یا روشنفکری داشته بقیه 90 تا 95 درصد ذهن و دماغ و افکار مان تاریک بوده است.

باید بدانیم که حیوانات فرهنگ و علم و دین و روشنفکری و تاریک فکری ندارند. حتی حیواناتی که دانش های جدید آنها را بسیار نزدیک به بشر و انسان نشان داده ؛ مثلاً تعداد ژن های موش و انسان یک برابر است و شامپانزه 98 فیصد ژن هایش با بشر یکی میباشد.

اما با تمام اینها فرهنگ سابقه و خصوصاً دین و مذهب برای آنها نه تنها چالش نیست بلکه معنا و موجودی ندارد؛ فرق با تمام بزرگی ؛ اینجا بر سر یک موی بیشتر نیست بشر؛ فکر (عقل) دارد و حیوان هر چند که تکامل یافته باشد؛ فکر ندارد به مفهومی که در مورد بشر مدنظر داریم .

لیکن حیوانات هم دماغ دارند با اینهم اصلاً از دماغ خود تا جایی میتوانند استفاده کنند که از حدود غریزه خارج نشود. اما انسان از همان کودکی نوعی و هم کودکی واقعی از حدود های غریزه خارج میشود لهذا مجبور است که حدود های دیگری برای خودش پیدا نماید وگر نه در دم نابود میشود.
میتوانید یک طفل نوزاد انسان را با یک طفل نوزاد حیوان دیگر ؛ به خود رها کرده و این فرق فاحش را طی زمان کوتاهی متوجه شوید.

در گرافی که فرض نمودیم بشر تا زمانهای طولانی یعنی 4 - 5 میلیون سال در کار شناخت محیط و خود و جامعه خود بین 0 تا 5 و 10 فیصد یا درجه توفیق داشته است ولی مجبور بوده است تا آن 90 تا 99 فیصد خلای مناسبات خود و جهان را هم یک قسمی پوره کند.

اینجاست که کتله ها و اقوام و قبایل بشری هرکدام به نوبه خود و به قسم های خاص خود تلاش کرده اند این خلا هارا پر کنند. این تلاش ها حتماً با فکر همراه بوده لهذا کم و بیش عنصر روشنفکری

هم داشته است و اما به طرز غالب غالب نمیتوانسته زیاد روشنفکرانه باشد و باز روشنفکرانه هم ادامه پیدا نکند.

لهذا فرهنگ سابقه بشر؛ همه اش علم و ساینس و روشنفکری مطلق نیست. مثلاً 1 تا 10 فیصدش هست و درین جمله ادیان و مذاهب و سنت ها و باور ها جایگاهی 90 تا 99 فیصدی دارد. لهذا پیشه روشنفکری؛ پیشه نقد و سره کردن همین بخش بزرگ و غلیظ است. خوب وقتی که کار های نقد و تحقیق تقسیم شود؛ هرکس به یک بخش خاص مشغول میشود کسانی مثل کپلر و گالیله و نیوتن و انشتاین به کشفیات و نوآوری ها در دل طبیعت می پردازند؛ کسانی مثل ویل دورانت و جان بایر ناس به تحقیق فرهنگ ها و تاریخ و سرگذشت دین ها و دیگر بخش های عقیده ها و عملکرد های مردمان گذشته می پردازند. عیبی ندارد که آن اولی هارا روشنفکران علمی بدانیم و این دومی هارا روشنفکران تاریخی؛ دینی و غیره.

ولی روشنفکری به طور عموم روشنفکری دینی و روشنفکری در سوابق فرهنگی است. مثلاً فلان دین یا باور گفته است زمین مرکز عالم است؛ آفتاب بالای سر زمین می چرخد؛ فلان قسم غروب میکند و فلان قسم مجبور میشود از سر طلوع نماید. آن روی زمین ظلمات است یا آب است و در آن ماهی و تخته زمین روی شاخ ماهی گاو مانند.

حالا کار روشنفکری که همان روشنفکری دینی است و یا دینی و غیر دینی ندارد همین است که این باور را زمانیکه ثابت شد خیالی و نا به جای بوده است اصلاح نموده پیروان همین باور را مهربانانه و محترمانه آگاه سازد که حقیقت ثابت شده و علم الیقین و عین الیقین برعکس میباشد: زمین نه تنها کل عالم یا مرکز عالم نیست؛ یک سطح هموار نیست بلکه کره کوچک از جمله سیارات 9 گانه آفتاب بوده و از این قسم منظومه های ستاره ای چندین میلیارد تنها در کهکشان راه شیری وجود دارد و مثل کهکشان ما هم میلیارد ها کهکشان دیگر تا کنون به علم الیقین و عین الیقین ثابت و شمار شده است.

انطرف زمین هم مثل اینسویس سرزمین ها و کشور ها و مردمان است؛ امریکا و کانادا ست خاله جان من؛ کاکا جان او و فامیل های فلان و فلان که تا دیروز اینسو با ما زنده گی میکردند حالا آنجا استند؛ فقط وقت شان باما فرق دارد؛ شب آنها با روز ما برابر میباشد از خاطری که زمین دور خودش می چرخد در 24 ساعت یکبار اینجا و یکبار آنجایش روشن و روز میشود.

مگر ما افغانها یا صحیح ترش ما افغانستانی ها به همان علت ها که اول عرض کردم از مرحله تفکیک دین و مذهب از علم و دانش، از هنر و ادبیات، از صلح و جنگ و همزیستی و از دنیایی ترین بین چیزها مانند حکومت و زور و زر خیلی به دور هستیم. ما در حالیکه در استعمال کاغذ یا کلوخ تشاب و سواس های دینی نشان میدهم از اینکه خود دین و مقدسات مان کاغذ و کلوخی برای قلدوران از خودی و بیگانه گردیده؛ حساسیت و شعور چندانی نشان نمیدهیم و نشان داده نمیتوانیم.

به هر حال خواه بدانیم و خواه نه؛ بدترین فاجعه این است که ما تا امروز در مسیر تاریخ خویش دین را غوطه ور در حکومت و نظام سیاسی و دنیوی ساخته ایم از آنجایی که برخوردهای عقلانی با مشکلات ناشی از سیاست های نظام حاکمه همیشه موجود است؛ این سنت حیلہ گرانه شیطانی؛ راه آن را باز میکند که بر خورد های عقلانی با حاکمان فاسد و ظالم و جابر و مزدور دشمنان خارجی؛ مستقیماً برخورد با دین و مذهب تعبیر گردد.

چنین باور ها و اعتقادات دینی و مذهبی غلط و کور کورانه جامعه مورد بهره برداری افراطیون ملا و داملا نما قرار دارد و آنها دین را برای توجیه هر قسم جهاد، انتحار و انفجار، سربریدن انسان های بیگناه و... کارهای ضدملی و غیر انسانی استعمال مینمایند.

ما اکثراً حتی لیاقت و شرافت آن را از خود نشان نداده ایم که بپرسیم آیا با رنج دادن انسان ها، دربند کشیدن و مسخ انسان؛ میتوان به خدا و حقیقت و انسانیت رسید؟ این گرفتاری ما در طول تاریخ

بوده است. صدها سال انسان های این سر زمین مورد شتتسوی مغزی، بردگی و بندگی قرار گرفته است و گویا ما گرفتار نفرین " الماس هوند دایمون " استیم که گویا سر های هانری شانزدهم ، ملکه ماری انتوانت و خیلی از اشراف را در انقلاب فرانسه توسط گیوتین قطع کرد.

ما نیاز به بررسی زوایای فرهنگی ، دینی ، اجتماعی و از همه مهمتر رسیدگی به چگونگی افکار و اذهان خویش در مقایسه با سایر مردمان جهان داریم.

هرچه به گذشته خود و دیگران توجه به خرج دهیم متوجه میشویم که زور آوران و حکومت هایشان به تفتیش عقاید زیر دستان شان نیاز داشته تا آنان را گرسنه و نادان و متفرق نگهداشته سلطه و بهره کشی خود را ادامه دهند و مستحکم بسازند برای این امر از بیماری و گرفتاری موجود در فهم و شناخت دین و مذهب که از گذشته در مردم وجود دارد؛ استفاده نموده اند و مینمایند.

این بیماری و گرفتاری حکومت های خوب را هم که اراده اصلاحات داشته باشند به چالش میکشد و گاه به سقوط و ناکامی مواجه میگردد.

همان گونه که در زمان حکومت امان الله خان که افغانستان بسوی مدرن شدن گام بر میداشت، توسط یک عده افراطی ها یا بهتر بگویم جاسوس های انگلیسی ملا نما به بهانه دین و مذهب سرکوب گردید تا دروازه روشفکری مسدود گردد.

طبق این مفهوم جریان های روشنفکری در افغانستان دیری نپائیده است . تلاش ها برای تکرار اینگونه تجربه های عقبگرایانه امروز ها هم خیلی ابلهانه و جاهلانه و کوردلانه موجود است . مگر ما دیگر باید از گودال توحش و بردگی و ظلم و ستم قلدوران داخلی و خارجی سر بالا نموده و به تکامل اندیشه و بالغ شدن فکر و عقل برویم .

مردم افغانستان پیش از هر چیزی باید حکومت خود را از ناخالصی اندیشهها و لجن زار افکار قرون وسطایی و جاهلیت بیرون کند و بعد مفکورهای ملی خود را همطراز با حقیقت دین و معنویات عالی سازد.

تا مقاله دیگرم خدا حافظ شما

الهه کوچک تان